

این مشاور فضول ما

رفتیم پیش امام، من که نه، آقای رجایی. رجایی گفت: آقا شما گفتید حرف زن، ایشان [بنی صدر] ما را بمباران می‌کند، می‌نویسد، در روزنامه‌اش منتشر می‌کند. اینها در تاریخ می‌ماند. من به احترام حرف شما حرف نمی‌زنم. اما این مشاور فضول ما این جوری می‌گوید. گفت: مشاور فضول تو درست می‌گوید. جواب بده ولی منتشر نکن.

گفته بودم: آقا من (۱) نامه می‌نویسم، مهر محرمانه می‌زنم. پیش من یک نسخه می‌ماند، پیش او [بنی صدر] یک نسخه می‌ماند. من ۵۰ سال دیگر جواب تاریخ را چه جوری بدهم؟ همه می‌گویند این [روزنامه] انقلاب اسلامی نوشت، کسی جوابش را نداد. ما ۵۰ سال دیگر می‌گوییم مردم، ما جوابش را دادیم و بنابر حرف امام، آن را نگه داشتیم. گفت: من چه کار کنم از دست او [بنی صدر] که نه تقوی دارد، نه دین دارد، نه راست می‌گوید؟ به هر حال نوشتیم. نامه‌ها بعداً در کتاب «مکاتبات شهید رجایی با بنی صدر» چاپ شد. من کتابش کردم و ۱۲۰ هزار تا چاپ شد (در موقع خودش). رجایی شهید شد و کتاب را ندید. اما آقای خامنه‌ای در خطبه‌های نماز جمعه، به خاطر آن کتاب از من تقدیر کرد.

(۱) کیومرث صابری فومنی، مشاور وقت نخست‌وزیر



مشاور فرهنگی
رئیس جمهور وقت



دو کلمه پایه‌گذاری حرف حساب!

بگویم که تبدیل کردن «پایه» به یک «جریان»، بسیار سخت‌تر است، آنگونه که حافظ یا سعدی یا حتی بعضی‌ها می‌گویند فردوسی. لهذا همین پایه‌گذاری، خودش مردکهن می‌خواهد و اینکه گفتیم توفیق یا گل آقا، همان در حد پایه‌گذاری بوده‌اند، واقعاً چیزی از ارزش‌هایشان کم نمی‌کند و چقدر شبیه‌اند به هم، در آغاز و در پایان. با مسخره شدن و آیه یأس شنیدن، شروع کردند و هر دو در دوره «لبخند» و «پیپ» و «آزادی مخالف من»، به نقطه پایان پایه‌گذاری خود رسیدند.

واله نمی‌شود، بلاه نمی‌شود. اصلاً نیست. یعنی، نیست نیست که نیست، هست، ولی کم هست. خیلی کم هست. شاید در همان حدود نیست. یک تنه که نمی‌شود در ادبیات یک مملکت، پایه یا جریان یا هردو را ایجاد کرد. حتی نمی‌شود آن را شروع کرد. همین امروزه روزش نمی‌شود و نیست، چه رسد به دهه‌های آن موقع! که این وسایل و ابزار و امکانات هم نبود، یعنی حتی اگر یک بیت شعر خودت را به زور (یعنی با استفاده از زور کارگر و جرثقیل و سایر ابزار) کاشی کاری کنی، باز هم جریانی آغاز نمی‌شود البته اینکه گفتیم خیلی کم هست، هم بیراه نگفتیم، چون خدایمبری، چندتایی بوده. کدام چندتا؟ عرض می‌کنم. مثلاً همین (یا همان) حسین توفیق. روزنامه توفیق را سال ۱۳۰۰ راه انداخت و تا سال‌ها، هر که می‌خواست طنز بنویسد یا بکشد یا بگوید، به توفیق اشاره می‌کرد. یا اشاره‌اش را به توفیق، تکذیب می‌کرد (البته تکذیب اشاره هم نوعی اشاره کردن است). خلاصه که یک پایهای را ایجاد کرد تا هر کس خواست چیز طنزی بپردازد، بی‌پایه نماند و تکلیف خودش با «خودش»، خودش با «پایه‌اش» و دیگران با «خودش» و «پایه‌اش» معلوم باشد. این توفیق بود و بود تا بیش از نیم قرن بعد.

اول‌های دهه هفتاد، کیومرث صابری فومنی، آمد با «دو کلمه حرف حساب». آن دو کلمه هم این بود که در چهار چوب وفاداری به نظام، نقد درون‌گفتمانی کنیم. وقتی هم که این پایه جدید، درست و حسابی سفت و حدود و ثغورش معلوم شد، آبدارخانه خودش را راه انداخت و شد «گل آقا». شد پایهای برای اینکه هر کس خواست چیز طنزی در نظام اسلامی ایران بسازد، بی‌پایه نماند و تکلیف خودش با «خودش»، خودش با «پایه‌اش» و دیگران با «خودش» و «پایه‌اش» معلوم باشد. این توفیق بود و بود تا یومنا هذا که بنده مصدع اوقات شما شدم. قبل از ارسال این وجیزه به محضر مبارک آقای صفحه‌بند هم، تلفناً و اینترنتاً چک کردم، کسی پایه جدیدی را به عالم ادبیات طنز معرفی نکرده‌است. محض یادآوری عرض می‌کنم که قبل و بعد از توفیق، نشریه‌های طنز داشته‌ایم که بعضی‌هایشان نسبتاً بزرگ هم بوده‌اند اما پایه یا جریانی نساخته‌اند و به همین دلیل تنها در تاریخ ادبیات، می‌توان آنها را به یاد خواص آورد (نه عموم مردم). مثل ملانصرالدین، نسیم شمال، کشکول، حاجی بابا و... بعد از انقلاب اسلامی ایران هم، بیش از بیست نشریه طنز همان سال اول منتشر و به بازار عرضه شد که باز هم بهکذا (اجازه بدهید مثال نزنم!). بعد از گل آقا هم نشریات و نویسندگان و کشندگان (جمع‌کننده کاریکاتور و طرح) طنزی بوده‌اند و روی پیشخوان (فیزیکی یا مجازی) آمده‌اند و اغلب رفته‌اند هم. اما پرواضح است که نمی‌شود. نیست. نیست نیست که نیست، هست، ولی همان‌طور که گفتیم، خیلی کم هست. این را هم



بهزاد توفیق‌فر

